



۲۰۱۶/۰۷/۲۱



م، نعیم بارز

## قرار دادن ظاهرشاه و داود خان در یک ردیف مخدوش کردن مرز بین دیموکراسی و دیکتاتوریت!

وقایع دیرینه کشور در بیشتر موارد تاریک و متناقض اند، زیرا تاریخ گذشته همیشه از گزند گذشت زمان در امان نمانده و به این لحاظ اغلب مؤرخین که بر اساس قطعات اسناد ناقصی در اختیار داشته کار کرده اند و تا کنون به نشر رسیده مورد مناقشه و اعتراض بوده و البته در این ارتباط احساس تعلقات شخصی، فامیلی و قومی و گروهی نیز دخیل بوده است.

به قول "ارنست کاسیرر": «در مورد تاریخ به هر دلیل چه حب و یا بغض حتی اگر یک مدرک را کسی از میان ببرد و یا آنرا نادیده بگیرد، او از انجام عالی ترین تکلیف خود



بازمانده است.»

برای روشن ساختن رویداد های تاریک تاریخ و از میان بردن تناقض ها به نوع خاصی از تفسیر تاریخی نیاز است و امید که این مشکل در آینده نه چندان دور به همت مؤرخین مجهز به علم و مدارک لازم برطرف گردد.

اما در این روزها بحث های نسبتاً زیاد و مفصلی بالای شخصیت و کارکرد، دوران محمد ظاهرشاه و سردار محمد داود خان رئیس جمهور سابق افغانستان در پورتال وزین «افغان جرمن آنلاین» دیده می شود که بعضاً از نگاه اخلاص به دفاع و تمجید از شخصیت و کارهای شان پرداخته اند و یا بالعکس برخی به نحو خصمانه و کینه توزانه به رد و بدگفتن همه کارهای دوران دو شخصیت تاریخی کشور حکم صادر نموده اند و البته بعضاً هم برای روشن ساختن برهه هایی از تاریخ کشور سخن گفته اند ولی جهان امروز که جهان تنوع و تخصص هاست و مسایلی مرتبط به زندگی انسانی چون اقتصاد، سیاست، حقوق، فرهنگ و هنر، و غیره هر یک به بخش های مختلف تقسیم شده اند، زیرا به صورت تک فردی هیچ کسی را توان فراگیری تخصص کامل در یکی از این بخش های یاد شده میسر نیست، چه رسد به همه بخش هایی که از آن نام برده شد.

بنا بر آن جهت روشن ساختن صحت و سقم دوره های کاری دولت مردان که ایجاب تحقیق همه جانبه و علمی را می نماید، مسأله تحقیقات هم بدون کار دسته جمعی متخصصین رشته های متعدد امکان پذیر نیست و در نبود کار تحقیقی ادعای ثابت کردن کامل درستی و یا نادرستی دوره های کاری زمام داران ادعای بیجا و غیر موجه خواهد بود.

البته تا حدودی بروی فاکتور ها و نشانه های بسیار برجسته می شود در باره کار های مثبت و منفی محمد ظاهرشاه که مدت چهل سال پادشاه کشور بوده اند و همین طور در قسمت سردار محمد داود خان که غیر از پست های وزارت

و صدارت، مدت پنج سال رئیس جمهور افغانستان بوده اند و از خود اثرات مثبت و منفی در کشور بجا گذاشته اند تا اندازه ای می شود موضوعات برجسته تصمیمات و اقدامات شان را ارزیابی و نتیجه گیری نمود. همچنان هرگاه کسی تشخیص دهد که همچو شخصیت های تاریخی از جانب فردی نا خود آگاه و یا از سوی کدام گروهی به صورت غیر واقعینانه مورد خصم و نکوهش واقع شده اند حق دارند بر اساس رسالت و مسؤلیت ملی بروی مدرک و دلایل بر واقعیت و حقانیت مسایل روشنی اندازند، مگر درست و منطقی نخواهد بود که مسایل را قصداً وارونه جلوه داد و یا بخاطر گل روی کس و یا کسانی از دولت مردان و شخصیت های تاریخی بدون کم و کاست به دفاع پرداخته و یا یکی را در ردیف دیگری همسان معرفی کرده و یک نکته از اشتباهات آنها را متذکر نشد، تا مبدا دوستان و وابستگان شان نرنجند، این روش کار تحقیقی و علمی نبوده و از نظر اخلاقی هم درست نخواهد بود.

آنچه در بررسی کار کرد شخصیت های تاریخی بیشتر برای کشور و نسل جوان اهمیت دارد نشان دادن و برملا ساختن نکات ضعف و اشتباهاتی است که از آن می شود آموخت تا در آینده تکرار نشود و ضرر و زیانش به مردم و کشور نرسد.

لذا از دید اینجانب با آنکه در احساس وطن دوستی و نیت خیر خواهانه دو شخصیت مذکور جای شک و تردید نیست ولی برای کسی که در جایگاه رهبری یک دولت قرار می گیرد، تنها داشتن صداقت و نیت خوب کافی نبوده، می باید جامعه خود را دقیق بشناسد و از اوضاع پیرامون کشور و از دنیای که هر آن تحولات و تغییراتی در آن رخ میدهد آگاه باشد و علاوه بر آن همواره نظر مشاورین ورزیده را با خود داشته باشد که با دید روشن بتواند موقف و موضعگیری های خود را با رعایت منافع ملی درست و صحیح تعیین و تطبیق نماید. آنچه تا اینجا به صورت مقدمه گفته شد، اکنون برداشت خود را در مورد دو شخصیت مهم که در بالا از آنها نام برده شد مختصراً ابراز می نمایم.

### نخست در قسمت محمد ظاهر شاه:

بی تردید نظر به عوامل متعدد از جمله وضعیت جغرافیایی محاط به خشکه بودن کشور، اختلافات قومی، زبانی، محلی و دخالت های توسعه جوئی دولت های همسایه که تاریخ افغانستان را بیش از هر چیز پر آشوب، بحرانی و در جنگ و جدال داخلی و خارجی ساخته است، با اینهمه میتوان دوران چهل ساله سلطنت محمد ظاهر شاه را دوران خاصی نامید که از امنیت، آرامش و ثبات نسبی برخوردار بوده و جای ستایش دارد که با کمترین عواید داخلی و مساعدتهای ناچیز خارجی در زمینه های مختلف کار های زیادی بعمل آمده که قبلاً دوستان به شرح آن پرداخته اند. ولی از آنجائیکه هیچ کسی در زندگی شخصی و حیات سیاسی دور از سهو، و خطا نبوده، نمی توان پذیرفت که ظاهر شاه استثناءً میرا از اشتباه بوده باشد.

### و در اینجا به سه مورد اشتباه مهم سیاسی ایشان اشاره میشود:

یک: - با آنکه ظاهر شاه معتقد به آزادی و دیموکراسی بودند و خود نظام دیموکراسی را به مردم افغانستان پیش کش نمودند، اما در یک مورد بر خلاف اعتقاد خودش پسران کاکایش را در قانون اساسی از حق فعالیت سیاسی که مهم ترین حق اجتماعی انسان شمرده می شود و مشمول حال داود خان نیز می شد محروم نمودند، که اساساً همین مسأله زمینه تضاد داود خان را با شاه و نظام سلطنتی فراهم کرد و در نتیجه پیامد آن کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و سقوط

نظام سلطنتی را به بار آورد و همه شاهدیم که پی آمد های شوم آن چه خونریزی ها و ویرانی های دیگری به همراه داشت که تا کنون کشور و مردم در بحران به سر برده و از پیکر ملت خون جاریست.

دو : - بعد از تدوین و توشیح قانون اساسی نظام افغانستان نظام شاهی مشروطه شناخته شد و نهاد های نظام دیموکراسی یعنی نهاد مقننه، عدلی و قضایی و اجرائیه به صورت مجزا و مستقل از هم به وجود آمدند، قانون احزاب سیاسی که رکن اساسی دیموکراسی شمرده می شود با هر دلیلی که بود متأسفانه از سوی شاه توشیح نشد تا بجای فعالیت های مخفی و خطر خیز بر وفق آن رسماً احزاب سیاسی تاسیس می شدند و در رقابت باهم علناً مبارزه می کردند، در آن صورت کنترل شان برای شاه نیز بهتر و سهل تر بود و احتمالاً کشور به چنان سرنوشت بد و فاجعه بار مواجه نمی گردید.

سومین : - اشتباه محمد ظاهر شاه این خواهد بود که در دوران تجاوز دولت شوروی در افغانستان که اکثریت قاطع مردم از دولت تحت حمایت شوروی و هم از تنظیم های جهادی بیزار و متفرد شده بودند و بلقوه از شاه حمایت می نمودند و همه در انتظار بودند که شاه می باید در جهت یک تشکل اقدام کرده که مبارزه سازمان یافته ای به راه افتد، ولی اقلماً یک هسته ای را از افراد آگاه و صادق تعیین و موظف نکردند تا بر محور خودش تشکیلاتی به وجود می آمد و در داخل و خارج مبارزه اصولی و همه جانبه در جهت استقلال و آزادی صورت می گرفت و پایه های برای تشکیل دولت ملی و مستقل فراهم می گردید، این چیز ها نشد و در نتیجه دیدیم که پس از سقوط حکومت داکتر نجیب و حکومت مجاهدین و سرانجام با سقوط حکومت طالبان در اثر نفوذ دولت های بیگانه و جنگ سالاران درکار تشکیل لویه جرگه، اداره موقت و تعیین دولت موقت و فیصله ها و اقدامات دیگر شاه و عناصر ملی کنار زده شدند و قدرت بین جنگسالاران چون مایملک میراثی تقسیم گردید.

با اینحال شاه ی دیموکرات، صلح خواه، عدالت پسند و در کل آگاه از مسایل ملی و بین المللی چنان کار های ارزشمندی در دوران زعامتش در زمینه های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی از خود برجا گذاشت که اصلاً با دیگر شاهان و زعمای گذشته کشور قابل مقایسه نیست، بخصوص در زمینه سیاست خارجی از موضع بسیار آگاهانه روابط دوستانه و صلح جویانه با دولت های منطقه و جهان برقرار نموده بودند که به رغم بعضی اختلافات مهم مثل خط سرحدی دیورند با پاکستان و اختلاف بر سر آب دریای هلمند با ایران توانسته مدت چهل سال کشور و مردمش را در صلح و امنیت و کار در زمینه های مختلف رهبری نماید.

در قسمت ظاهرشاه در همین حدی که گفته شد، اکتفا کرده زیرا قبلاً دیگر دوستان در جهت کارهای مثبت دوران وی پرداخته اند.

اینک می پردازم به داود خان رئیس جمهور آن زمان که بعضی افراد از موضع غرور ملی و روحیه شجاعت پسندی از او در جایگاه بسیار بلند مرتبت نام می برند.

۱ - در مورد چگونگی شخصیت داود خان، محمد ظاهرشاه در یکی از مصاحبات ویدیویی اش با خانم "مینہ بکتاش" گفته است: «داود خان آدم «سرتمبه» (زورگو و خود رأی) بود ولی خائن نبود» شاید این خلص ترین و درست ترین تعریفی باشد که از او نموده است.

سردار محمد داود خان بر اساس همان خصلتی که شاه از وی ارائه کرده، نشانه های زیادی مبنی بر درستی تعریف شاه از او وجود دارد، مثال بسیار برجسته آن این خواهد بود که در زمانیکه پادشاه در قدرت بود و سردار داود خان

در مقام صدارت اجرای وظیفه می نمود روابط افغانستان با دولت شوروی از لحاظ اقتصادی، فرهنگی و نظامی بیش از هر وقت دیگر توسعه یافته بود تا جائیکه از طریق گرفتن قرضه ها و بخصوص گرفتن هر نوع سلاح های کهنه ساخت روسی بر جا مانده از جنگ اول و دوم جهانی بیش از شصت فیصد افغانستان وابسته به دولت شوروی گردیده بود و البته دادن آنهمه سلاح از جانب شوروی به افغانستان هم بی مقصد نبود بلکه بر اساس همان ستراتیژی تسخیر گام بگام جهان و یا دستکم از طریق افغانستان رسیدن به آب های گرم بحر هند از سوی داود خان به داغ کردن قضیه آزادی پشتونستان پرداخت و تا آنجا پیش رفت که وقتی ظاهر شاه سفری در صفحات شمال کشور نمود داود خان با استفاده از این فرصت به عجله و بدون مشوره با شاه امر اعلان سفر بری را برای جنگ با پاکستان صادر نمود، به اساس آن چند دوره به خدمت عسکری جلب شد و ظرف چند روز عساکر جلب شده از هر ولایت با صدای الله اکبر بسوی کابل راهی شدند.

شاه از این خیر به سفر نا تکمیل خود پایان داده به کابل برگشت و توانست که از درگیری جنگ جلو گیری نماید، اما تاوان اعلام سفر بری کم نبود مدت ده سال راه ترانزیت نقل و انتقال اموال از طریق بندر کراچی مسدود شد و از آن بابت تجار و دولت افغانستان خساره بی حساب را متحمل شدند تا اینکه در اثر وساطت محمد رضا شاه پادشاه ایران و البته با استعفای محمد داود خان از مقام صدارت وضعیت بحالت عادی برگشت.

پاکستان که در آن زمان شامل پیمان نظامی سنتو و از حمایت دولت بریتانیا و ایالات متحده امریکا و کشورهای عربی بر خوردار بود، اما معلوم نبود داود خان با کدام حساب و کتاب خیال جنگ با آن کشور را در سر داشت؟ آیا داود خان نیروی برتر نظامی و امکانات بهتر اقتصادی و مالی و حمایت بین المللی را با خود داشت؟ بر همه معلوم است که نداشت لذا تصمیم به چنین جنگی مفهوم خود کشی را داشت.

با اینحال در ارتباط به سیاست ها و موضع داود خان محترم آقای دوکتور اکبر یوسفی نوشته ای دارند تحت عنوان «ریشه های بحران افغانستان در کجاست؟» که در همین روزها در سایت افغان جرمن بنشر رسیده است، سعی اساسی آقای یوسفی این بوده تا به قول خودش «زعما و فرزندان صدیق و راستکار» را نشان دهد.

### در صفحه اول پراگراف سوم شاه بیت آن چنین است:

«به سلسله تلاش، در این اواخر مباحثه ای را در یک کلپ تلویزیونی مشاهده و استماع نمودم. در این صحبت ها افراد مختلف ادعاها و اظهارات بی اساس در رابطه با فرزند صدیق و وفادار وطن، سردار محمد داود خان شهید به زبان آورده اند، که اهلیت و شناخت علمی و قابلیت علمی آنها در ارزیابی و قضاوت درست با شک و تردید نگریسته می شود»

تبصره: لازم بود جناب یوسفی چند نکته ای از اظهارات کسانی که بقول خودش آنها را «فاقد صلاحیت علمی» می داند، میآوردند و بعد با استدلال منطقی و علمی خود اظهارات شان را، رد می نمودند تا معلوم می شد که کدام طرف جقدر درست و یا نادرست می فرمایند؟

آقای یوسفی بیشتر از هر چیز داود خان را از لحاظ اخلاقی توصیف نموده اند و به شکلی از کودتای به اصطلاح «سفید» به رهبری داود خان جانب داری نموده اند ولی خود شاهد اند که پیامد آن کودتای «سفید» به کودتای سرخ خونین ۷ ثور ۱۳۵۷، تجاوز نظامی دولت شوروی به افغانستان، جنگهای جنایت بار داخلی در حکومت برهان الدین ربانی و جنگها و ایجاد حکومت و حشستبار طالبان مبدل شد، که بالاخره منجر به سرانجام شدن قوای چهل و شش

کشور جهان به رهبری دولت ایالات متحده آمریکا گردید و مدت دوازده سال است که افغانستان را کشتارگاه و مسلخ انسان ها ساخته اند و هنوز هم پایان اینهمه جنگها و جنایات معلوم نیست.

ولی طوری که آقای یوسفی خود معتقد اند، ذکری از «خدمات برجسته» داود خان نیاورده اند.

بهر حال در چنین موارد ایجاب می کند اقلا برای چند ساعتی هم که شده انسان احساس و علائق شخصی، گروهی خود را کنار گذاشته تا بتواند در تحلیل و ارزیابی مسایل از منطق و علم کار بگیرد.

بعد از استعفای محمد داود خان از مقام صدارت، شاه از نفوذ وی در دولت و بخصوص در میان نظامیان به هراس بود و در مخالفت با راه و روش وی آینده ای کشور را در خطر دیده، بناءً تصمیم می گیرد که دیگر قدرت در انحصار خانواده سلطنتی باقی نماند، از آنجاست که به فکر ساختن قانون اساسی می افتد و از طریق گنجاندن یک ماده در قانون خواست داود خان را که بالاترین هدف اصلی بوده از قدرت و حاکمیت دور سازد.

اما به هر دلیلی اگر قبول کنیم که داود خان یک فرد قانونمدار و طرفدار امنیت و آرامش بوده و به حیث یک فرد مسلمان با گذاشتن دست بروی قران از وفاداری به شاه و تعهد به حفظ نظام، آیا این حق را داشته که اقدام به کودتا نماید، آنهم با تکیه به جناح ملکی و نظامی پیرو دولت شوروی؟

در مورد آخرین سفر رئیس جمهور داود خان به شوروی و مذاکره با برژنف که از همانجا چرخشی در سیاست دو طرف به وجود آمد و به زودی باعث سقوط حکومت داود خان و کشته شدن خودش، فامیلش و دیگران گردید، به استناد از قول صمد غوث گفته می شود که برژنف بر سر میز مذاکره به صورت اعتراض به داود خان اظهار داشته که در افغانستان فعالیت های متخصصین کشور های عضو ناتو زیاد شده و از این بابت اتحاد شوروی به تشویش است زیرا آنها به غیر از جاسوسی کار دیگری در افغانستان ندارند و می باید از آنجا اخراج شوند. محمد داود خان در پاسخ چنین گفته است:

«ما هیچ وقت به شما اجازه نخواهیم داد که به ما حکم کنید چگونه کشور خود را اداره کنیم، چه کسی را در افغانستان استخدام کنیم، چگونه و در کجا متخصصین را توظیف نماییم. این صرف مربوط به اداره دولت افغانستان است، اگر ضرورت باشد افغانستان غریب باقی خواهد ماند اما در فیصله های خود آزاد خواهد بود.»

و در مقابل سخنان برژنف از قول آقای جمیلی مترجم زبان روسی به فارسی آمده که داود خان چنین گفته است:

«ما همیشه از کمک های کشورهای دوست منجمله اتحاد شوروی صمیمانه تشکر می کنیم، بناءً همیشه خواهشمندیم تا کشورهای دوست با ما کمک های اقتصادی و با اعزام متخصصین خود به افغانستان با ما کمک کنند، ولی اگر این کمک ها و اعزام متخصصین به منزله مداخله در امور داخلی ما به حساب برود ما از بازوی این ها گرفته و تمام شان را از افغانستان بیرون می اندازیم.»

خواننده محترم اگر به نقل قول های که در بالا آمد اندک دقت فرمایند می پذیرند که در ماهیت آنچه آقای صمد غوث و آقای جمیلی از سخنان محمد داود خان در مقابل اظهارات برژنف آورده اند تفاوت ماهوی ندارند، فقط صورت بیان فرق میکند. آنچه مهم است پیداست که قبل از این مذاکره، داود خان چندان شناخت عمیق از سیاست و برنامه های دولت شوروی بر پایه ایدئولوژی و نفوذ و تسلط بر کشورهای چون افغانستان نداشته است. با آن همه نفوذی که شوروی در افغانستان پیدا کرده بود نباید داود خان با آن تند و خشم به پاسخ برژنف می پرداخت منافعی ملی ایجاب می کرد که به یک شکل آرام مذاکره را پیش می برد و از سوی دیگر در برگشت سفر از شوروی به زودی سفر

دیگری را در کشور های نزدیک به سیاست غرب و امریکا در پیش نمی گرفت بلکه اولتر از همه کودتا چیان نظامی شناخته شده را از قدرت دور می نمود و در مورد مستشاران نظامی شوروی در افغانستان که گفته می شود تعداد شان به چهار صد و پنجاه نفر میرسید با استفاده از تجارب مصر در زمان ناصر که بعد از شکست در جنگ با اسرائیل سه هزار مستشار روسی را ماهرانه از خاک خود خارج نمود، اقدام می کرد.

خصوصیت مشترک همه قدرتهای مطلق العنان چه مذهبی، چه ایدیولوژیکی و یا فاشیزم و غیره در نهایت اینست که باید همه مردم در مقابل آنها مساوی در هیچ شوند و از آنجا که اشتهای التهای قدرت چشم بعضی ها را نسبت به استعداد شان کور می کند، می خواهند به قدرت بیش از آنچه لیاقت و استعدادش را دارند به آن برسند. آنها می خواهند رهبر خلق ها و پرولتاریای سراسر جهان شوند امام زمان و امیر المومنین شوند، "ناپلئون بناپارت" و غیره شوند.

لذا با اینگونه قدرت طلبی یک نوع هرج و مرج بدون رعایت موازین دیموکراسی در اجتماع پدید می آید و روی همین اصل است که نظام های دیموکراتیک به زودی شکست می خورند و تبدیل به دیکتاتوری می شوند. اما با این وضع انسان نباید مایوس شده خواهان دیکتاتور و پیرو آن شود، پیروی از کسی و فردی در سیاست نفی قدرت و شخصیت از خود است. انسان باید آگاهانه از سیاست و منافع فردی و اجتماعی خود دفاع نماید. حتی آنهایی که حرفه ای سیاسی نیستند یا علاقه به سیاست ندارند ولی توان خواندن و نوشتن را دارند باید به سیاست رو آورده و از حق مشروع خود و دیگران دفاع نمایند زیرا عامه مردم و افراد بی سواد فقط در بعضی حالات استثنائی بسیج می شوند ولی برای همیشه نمی شود آنها را در صحنه سیاست نگهداشت.

در افغانستان سالها و قرنهای دیکتاتوری حکفرما بوده، به همین علت سازمان های سیاسی، اجتماعی مستقل و آزاد به وجود نیامده که بتوانند آزادی و دیموکراسی را در مقابل ریا کاران و عوام فریبان سازمان دهند، این را هم همه میدانند که ضامن بقای دیموکراسی، احزاب، سازمانها، نهاد ها، و انجمن های ادبی، هنری و اتحادیه های صنفی هستند. تا اینها بشکل مستقل در جامعه به وجود نیامده اند و ریشه ندوانده اند، یک فرد یا یک گروه کوچک با اتکا به دولتهای بیگانه می تواند قدرت را تصرف کند، آنگاه چون حکومت برهان الدین ربانی و طالبان به صورت مسالمت آمیز قدرت را رها نخواهند کرد.

همین اکنون گروه های قومی و مذهبی که قبلاً خیانت و جنایات شان بر همه آشکار است، باز هم در تلاش اند که با زد و بند با همدیگر بار دیگر در رأس قدرت تکیه زنند، البته وعده های چرب و گرم می دهند اما ضمانت های قوی و سوگند های شان هیچکدام ضمانت لازم و اطمینان بخش نیست، این را نیز همه میدانیم که سران قومی و گروه های جنگی طرفدار نظام های دیکتاتوری هستند. حیف در این است که روشنفکر ما پس از تحمل آن همه رنج و بدبختی خود و مردم خود باز هم در فکر دیکتاتور و نظام های دیکتاتوری هستند. صد حیف همین فضای باز را که مردم دارند و می توانند از طریق مطبوعات آزاد بخصوص رادیو و تلویزیون نظرات و مناظرات سیاسی و رهنمود های لازم را ارائه نمایند که ممکن آگاهی در افکار مردم نسبت به راه و رسم صحیح آینده کشور بعمل آید، از میان برود. وقتی روشنفکر افغان به دفاع از دیکتاتور سخن میگوید، بچه مفهوم است؟ اگر دلیل بیاورند که در ظرف دوازده سال دیموکراسی در افغانستان مورد آزمون قرار گرفت ولی کارایی لازم و نتیجه خوبی ببار نیاورد، باید این را بپذیرند که دیموکراسی کره اسب نیست که پس از زائیده شدن فوراً با چهار پا به دویدن آغاز کند، دیموکراسی در هر کشوری که رویکار آید مثل انسان مرحله طفولیت، جوانی و پیری دارد، گذشته از این دیموکراسی یک سیستم خود کار نیست. یک میتود و روش است و این ما انسان ها هستیم که می توانیم آنرا درست و یا نادرست تطبیق کنیم .

اگر امروز وضعیت بی امنیتی، بی عدالتی و فساد را در دستگاه دولت افغانستان می بینیم بدین معنی نیست که نقص در دیموکراسی است، مفهوم آزادی در دیموکراسی این نیست که هر زورمندی مثل عبدالرشید دوستم حق داشته باشد و هرچه دلش خواست عمل کند، خود سرانه علیه والی دولت لشکر کشی و خون ریزی براه اندازد یا افرادی را زیر ضرب و شتم قرار دهد و از وی کسی نپرسد که چرا؟ و بالعکس یک فرد ژورنالیست مثل کامبخش به جرم توهین به اسلام محکوم به اعدام و یا محکوم به بیست سال حبس شناخته شود.

دیموکراسی دارای سه اصل اساسی است، رعایت آزادی، حقوق و نظم یا دسپلین مطابق ذکر شده در قانون، اگر این سه اصل درست اجرا نشود در هر جا و در تحت شرایط هر کشوری بی امنیتی، بی عدالتی و استبداد به وجود آمده، دیموکراسی به انارشیزم و بالاخره به دیکتاتوری مبدل می شود .

آنچه تا اینجا گفته آمدیم وضع نا بسامان افغانستان ناشی از دیموکراسی نیست، نقص آن در شرایط بسیار نا مساعدی است که در آن به وجود آمده است بیش از سی سال جنگ های داخلی و خارجی و سوء استفاده جوئی، ضعف دولتمردان که نه کفایت لازم کار را دارند نه صلاحیتی را در مقامی که قرار گرفته دارند.

نکته دیگری که گفته می شود اینست که در حال دیموکراسی در شرایط افغانستان سازگار نیست اما نمی گویند تا چه وقت؟ اگر دیموکراسی را از امروز که افغانستان از حمایت همه جانبه بین المللی برخوردار است به فردا و یا چند سال بعد بگذاریم، آیا چند سال بعد همین قدر که امروز از دیموکراسی دور هستیم، باز هم دور نخواهیم بود؟.

\*\*\* \*\*

تبصره:

این مطلب قبلاً در سال ۲۰۱۳ در بعضی وبسایت های اینترنتی نشر گردیده است، باز هم در این فرصت که موضوع دوباره داغ شده است به نشر مجدد آن در وبسایت آریانا افغانستان آنلاین پرداختم تا خوانندگان این سایت نیز به محتوای آن آشنا شوند.